

مسئله پانزدهم: مرجع تقلید باید دارای ایمان باشد

۱. مراد از ایمان در این بحث (مانند بسیاری از مباحث دیگر فقهی)، اصطلاحی است که در لسان شیعیان مطرح است. ایشان کسی را مؤمن نام می‌دهند که «شیعه امامی اثنی عشری» باشد. و هرچند بعضاً با تعبیر «شیعی امامی» از آن یاد می‌کند.^۱ ولی مراد سایر طوایف امامی مثل اسماعیلیه و یا زیدیه نیست.
۲. برخی نیز تصریح دارند که مراد از ایمان آن است که مجتهد هم در عقیده، به امامت ائمه دوازدهگانه معتقد باشد و هم در عمل مطابق سنت ایشان عمل کند و هم مطابق عقاید ایشان فتوا دهد.^۲
۳. تصویر بحث چنین است که:

«أنه هل يجوز الرجوع إلى غير الإمامي إذا كانت فتاواه وآراؤه مأخوذة عن المدارك المعتمدة عند الإمامي، وكان استنباطه منحصراً في خصوص الأدلة التي يرجع إليها المجتهد الإمامي، وإلا فعدم جواز الرجوع إلى غير الإمامي في فتاويه المأخوذة عن المدارك المعتمدة عند نفسه مما لا ينبغي النزاع فيه، وهو خارج عن محلّ الكلام كما هو ظاهر.»^۳

۴. ادله‌ای که برای شرطیت ایمان در مرجع تقلید مطرح شده است چنین است:

یک) اجماع

- ۱- مرحوم حکیم می‌نویسد: «حکمی علیه إجماع السلف الصالح و الخلف»^۴
 - ۲- مرحوم خویی از این دلیل پاسخ می‌دهد:
- «أن الإجماع المدعى ليس من الإجماعات التعبدية حتى يستكشف به قول المعصوم (عليه السلام) لاحتمال أن يكون مستنداً إلى أحد الوجوه الآتية في الاستدلال، و معه لا مجال للاعتماد عليه.»^۵
- ۳- برخی از فقهای معاصر، در مدرکی بودن این اجماع تردید کرده‌اند و گفته‌اند به ظن قوی اجماع مورد نظر به سبب آن چیزی بوده است که در اذهان متشرعه وجود داشته است.^۶
 - ۴- ما در جای خود گفته‌ایم که اجماع مدرکی اگر باعث اطمینان و حدس قطعی شود، حجت است و اجماع غیرمدرکی اگر چنین درجه‌ای از اطمینان را باعث نشود، حجت نیست و همچنین نمی‌توان مدعی شد که اجماعات مدرکی نمی‌توانند باعث اطمینان شوند.

۱. تفصیل الشریعة، فاضل، ج ۱، ص ۹۵

۲. الاجتهاد و التقليد، فضلی، ص ۷۲

۳. تفصیل الشریعة، فاضل، ج ۱، ص ۹۵

۴. مستمسک، ج ۱، ص ۴۲

۵. التنقیح، ج ۱، ص ۱۸۰؛ ایضاً ن ک: تفصیل الشریعة، ج ۱، ص ۹۵

۶. التقليد و الاجتهاد، فضلی، ص ۷۳





۵- مرحوم فاضل هم بر مرحوم خوبی اشکال کرده است که:

«والجواب عن هذا الإيراد - مضافاً إلى أنه لا يجتمع الإيراد بذلك مع ما صرح به المورد في أدلة اشتراط العدالة؛ من أن المرتكز في أذهان المتشرعة الواصل ذلك إليهم يداً بيد عدم رضی الشارع بزعامه من لا عدالة له فضلاً عن العقل والإيمان؛ فإن ثبوت هذا الارتكاز ينافي دعوى عدم استكشاف قول المعصوم عليه السلام، وعدم العلم برأيه ونظره - أن مجرد احتمال الاستناد إلى بعض الوجوه الضعيفة غير الصالحة للاستدلال لا يقدر في أصالة الإجماع واستكشاف رأى الإمام عليه السلام، كما هو ظاهر.»^۱

دو) سیره عقلا

برخی^۲ خواسته‌اند از اینکه بنای عقلا دلیل لیبی است و باید به قدر متیقن آن رجوع کرد چنین استفاده کنند که جز در مؤمن، رجوع به مجتهد جایز نیست. چراکه قدر متیقن در تقلید، تقلید از مؤمن است. در این باره می‌توان گفت:

اولاً: ما بنای عقلا را به عنوان دلیل برای حجیت تقلید نپذیرفتیم.

ثانیاً: بنای عقلا اگر هم دلیل باشد تنها دلیل در این حوزه نیست، ادله دیگر می‌توانند از اطلاق برخوردار باشند.

ثالثاً: بنای عقلا رادع از رجوع به غیر مؤمن نیست تا اطلاقات آن ادله را نفی کند

و رابعاً: بنای عقلا در مراجعه به کارشناس، مقید به ایمان نیست (کما اینکه این مطلب مورد تصریح است که در مراجعه به پزشک، مؤمن بودن او در نظر عقلا شرط نیست)^۳

سه) سیره متشرعه

برخی^۴ گفته‌اند که رجوع به سیره متشرعه، نشان می‌دهد که ایشان به عالم غیر شیعی مراجعه نمی‌کرده‌اند. در این باره هم می‌توان گفت: عدم مراجعه دلیل بر آن نیست که سیره متشرعه رجوع به غیر شیعی را حجت نمی‌داند، بلکه نهایتاً می‌توان گفت که از این دلیل نمی‌توان بیش از مراجعه به فقهای شیعه را استفاده کرد (و البته اگر کسی توانست از «رجوع به کارشناسان شیعه» الغای خصوصیت کند و ملاک را مجتهد بودن در نظر بگیرد، حتی ممکن است بتواند از این دلیل بر جواز تقلید از غیر مؤمن استفاده کند).

چهار) مقبوله عمر بن حنظله

۱. تفصیل الشریعة، فاضل، ج ۱، ص ۹۶

۲. ن ک: اجتهاد و تقلید، اعرافی، ج ۱، ص ۳

۳. التفتیح، خوبی، ج ۱، ص ۱۸۳

۴. همان



در این روایت، تقلید را در کسی حجت قرار داده است که: «بَنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا»^۱

پنج) روایت ابی خدیجه

این روایت هم موضوع تقلید را چنین تصور کرده است: «ولكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا»

۱. نحوه استدلال به این دو روایت چنین است که از عبارت «منکم» می‌توان شیعه بودن مرجع را استفاده کرد.^۲

۲. بر استدلال به این دو روایت اشکال شده است:

یک) روایت‌های مذکور مربوط به باب قضاست و ملازمه‌ای بین شرطیت ایمان در قاضی و شرطیت آن در مفتی در میان نیست

دو) روایت گویبی علت «منکم» بودن را «علم به قضایایی ائمه (ع) و روایت آنها» برشمرده‌اند چراکه غیر شیعیان، فقه اهل بیت (ع) را نمی‌دانسته‌اند و اگر هم می‌دانسته‌اند، معلوم نبوده است بنابر آن فتوا دهند. ولی اگر فرضاً غیر شیعه‌ای علم به مبانی اهل بیت (ع) داشت و مطابق همان هم فتوا می‌داد، روایت نافی او نیست. و لذا ملاک اصلی، علم به مبانی فقهی ائمه است.^۳

بر این مطلب می‌توان اشکال کرد که ظهور روایت در آن است که علم به مبانی، قید شخص مؤمن است و نه آنکه حکم را در غیر مؤمنی که علم به مبانی دارد هم ثابت کند.

۳. البته توجه شود که اگر بپذیریم که غیر شیعی، فقه اهل بیت (ع) را می‌شناسد و مطابق آن هم فتوا می‌دهد، ولی برای مسئله قضاوت، حضرت کسی که «منکم» است را به عنوان قاضی نصب کرده است^۴ (و فرموده است که «انی قد جعلته قاضياً») الا اینکه از «منکم» بودن الغاء خصوصیت کنیم.

۴. می‌توان اشکال دیگری هم مطرح کرد که: شاید تقابل «منکم» با علمای اهل سنت به معنای تقابل شیعه و سنی نباشد، بلکه به معنای تقابل علمایی که از طرف حکومت جور منصوب شده‌اند با علمایی است که از جنس مردم هستند.

شش) روایت علی بن سوید:

«وَعَنْ حَمْدَوَيْهِ وَإِبْرَاهِيمَ ابْنِي نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَبِيبِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدِ السَّائِيِّ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ ع وَهُوَ فِي السُّجْنِ وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ يَا عَلِيُّ»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۶، ح ۳۳۴۱۶

۲. تفصیل الشریعة، فاضل، ج ۱، ص ۹۶

۳. التنتیج، ج ۱، ص ۱۸۱

۴. همان



مَنْ تَأَخَذَ مَعَالِمَ دِينِكَ لَا تَأْخُذَنَّ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ غَيْرِ شِيعَتِنَا - فَإِنَّكَ إِنْ تَعَدَّيْتَهُمْ أَخَذْتَ دِينَكَ
عَنِ الْخَائِنِينَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَانَاتِهِمْ إِنَّهُمْ أَوْثَمْنَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ
بَدَّلُوهُ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ رَسُولِهِ وَ لَعْنَةُ مَلَائِكَتِهِ وَ لَعْنَةُ آبَائِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ وَ لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ
شِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ طَوِيلٍ.»^۱

هفت) روایت احمد بن حاتم:

«وَعَنْ جَبْرِئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمِ بْنِ مَاهُوِيَهٍ قَالَ: كَتَبْتُ
إِلَيْهِ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ ع - أَسْأَلُهُ عَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِينِي وَ كَتَبَ أَخُوهُ أَيْضًا بِذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِمَا
فَهَمَّتْ مَا ذَكَرْتُمَا فَاصْصِدَا فِي دِينِكُمَا عَلَى كُلِّ مَسْنٍ فِي حُبْنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا فَإِنَّهُمَا
كَأَفْوَكُمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.»^۲

توضیح:

۱. مرحوم خوئی در رد استدلال به این دو روایت می نویسد:

«و يدفعه: أن الروایتین ضعيفتا السند، فإن فی سند أولاهما محمد بن إسماعيل الرازی و علی بن
حبيب المدائنی و كلاهما لم يوثق فی الرجال، كما أن فی سند الثانية جملة من الضعاف منهم أحمد
بن حاتم بن ماهويه. مضافاً إلى أن الظاهر أن النهی فی الرواية الأولى عن الأخذ من غير الشيعة
إنما هو من جهة عدم الوثوق و الاطمئنان بهم لأنهم خونة حيث خانوا الله و رسوله (صلى الله
عليه و آله و سلم) و خانوا أماناتهم كما فی الرواية، و أين هذا مما هو محل الكلام، لأن البحث
إنما هو فی جواز الرجوع إلى من كان واجداً لجميع الشرائط و تصدى لاستنباط الأحكام عن أدلتها
على الترتيب المقرر عندنا و لم يكن فيه أي نقص غير أنه لم يكن شيعياً و معتقداً بالأئمة (عليهم
السّلام). و أما الرواية الثانية فهي غير معمول بها قطعاً، للجزم بأن من يرجع إليه فی الأحكام
الشرعية لا يشترط أن يكون شديد الحب لهم أو يكون ممن له ثبات تام فی أمرهم (عليهم السّلام)
فإن غاية ما هناك أن يعتبر فيه الايمان على الوجه المتعارف بين المؤمنين، إذن لا بدّ من حملها
على بيان أفضل الأفراد على تقدير تماميتها بحسب السند. و يؤكد ما ذكرناه: أن أخذ معالم الدين
كما أنه قد يتحقق بالرجوع إلى فتوى الفقيه كذلك يتحقق بالرجوع إلى رواة الحديث، و من الظاهر

۱. وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۱۵۰، ح ۳۳۴۵۷

۲. همان، ص ۱۵۱، ح ۳۳۴۶۰



أن حجیة الروایة لا تتوقف علی الایمان فی رواتها، لما قررناه فی محلّه من حجیة خبر الثقة و لو كان غیر الاثنی عشری من سائر الفرق، إذن فلیکن الأخذ بالرجوع إلی فتوی الفقیه أيضاً كذلك.»^۱

هشت) روایت زید شحام:

«وَعَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُرْقِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ - قَالَ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ.»^۲

ما می گوئیم:

۱. روایت مرسله است
۲. نحوه استدلال به این صورت است که آیه شریفه متضمن امر (فلینظر) است که دال بر وجوب است.
۳. ولی این روایت دلالتی بر بحث ایمان ندارد، بلکه ممکن است ناظر به عدالت و وثوق باشد.

۱. التنقیح، ج ۱، ۱۸۲

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۰، ح ۳۳۴۵۹

۳. الاجتهاد و التقليد، اعرافی، ج ۱، ص ۸۲